



Historicism Historicism

فرهنگ اصطلاحات
فلسفی - اجتماعی (۱۵)

Historicism تاریخ‌نگاری

علی اصغر دارابی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

مقدمه

به نگرشی باز می‌گشت که در قرن هفدهم نضج گرفت و پیش از آن به کلی بی‌سابقه بود. مطابق این نگرش، هر چیزی را فقط با شناختن بستر یا زمینه‌ی تاریخی می‌توان شناخت که در دل آن پدیده آمده است.

در زبان انگلیسی، واژه‌ی "history" با "story" خویشاوند است. واژه‌ی "story" از "history" گرفته شده و با عنایت به ریشه‌ی لاتینی و یونانی آن، به معنای «جستن و دنبال کردن» است. می‌دانیم که واژه‌ی معادل آن در عربی، «قصه»، نیز از «قَصَّ يَقْصُ» به معنای دنبال کردن و پی‌گرفتن است.

«هیستوریسیسم»^۱ یا «هیستوریسم»^۲ که در فارسی آن را به «تاریخ‌نگاری»، «تاریخ‌نگاری»، «تاریخ‌نگری»، «تاریخ‌باوری»، «مکتب اصالت تاریخ» و «مذهب اصالت وجود تاریخی» و حتی با تأکید بر وجه منفی‌اش، به «تاریخ‌زدگی» برگردانده‌اند، اصطلاحی است که مورخان آلمانی در نیمه‌ی قرن نوزدهم وضع کردند و کارل پرائتل^۳ در کتاب «وظیفه‌ی کنونی فلسفه»^۴ در سال ۱۸۵۲ آن را در معنای جدید به کار گرفت. سابقه‌ی آنچه آنان از تاریخ‌نگاری یا اصالت تاریخ مدنظر داشتند،

تعریف تاریخی‌گری

با ملاحظه‌ی تنوع بسیار گسترده‌ی کاربرد این اصطلاح، این پرسش پیش می‌آید که آیا تعریفی از تاریخی‌گری وجود دارد که بتواند برای ربط دادن شیوه‌های متفاوتی که در آن‌ها این اصطلاح به کار رفته‌اند، استفاده شود و در همان حال معنای نسبتاً روشنی هم داشته باشد؟ بدون این که تصور کنیم، همه‌ی مسائل و مشکلات مربوط به معانی گوناگون و متفاوت تاریخی‌گری می‌تواند با این شیوه برطرف شود، تعریف زیر را می‌توان به مثابه نوعی نزدیک شدن به این غایت پیشنهاد کرد: «تاریخی‌گری مبین این باور است که فهم و شناخت درست ماهیت هر چیز و ارزیابی درست و صحیح ارزش آن، از راه بررسی جایگاهش و نقشی که در فرایند پیشرفت و تکامل ایفا کرده، امکانپذیر است.» (ادواردز، ص ۱۸۶).

باید توجه داشت که این تعریف، تاریخی‌گری را به مثابه نوعی جهان‌بینی خاص توصیف نمی‌کند، بلکه از آن به عنوان نوعی باور روش‌شناختی در باب تبیین مسائل و ارزش‌گذاری نام می‌برد. ترولتس^۵، مانهایم^۶، ماینکه^۷ و کروچه^۸ در این عقیده اتفاق نظر داشتند که این اصل روش‌شناختی جدید، مبتنی بر ظهور نوعی نگرش جدید از تحول و تاریخ است. اما باید دقت کرد، اساسی‌ترین جنبه‌ی تاریخی‌گری به عنوان نوعی شیوه‌ی روش‌شناختی، تلقی آن از چیزی است که در همه‌ی تیینات و ارزش‌گذاری‌های رویدادهای گذشته مسلم فرض شده است. این که هر رویدادی را باید با لحاظ کردن آن بر اساس نوعی فرایند عظیم تر فهم کرد که آن رویداد مرحله‌ای از آن است یا نقشی در آن ایفا می‌کند. و این که تنها از طریق شناخت ماهیت این فرایند است که می‌توان، رویدادهای واقعی را کاملاً فهم کرد و به ارزیابی آن‌ها پرداخت. تا حدی به خاطر این تأکید بر ربط دادن هر رویداد با روند تکاملی عظیم تر است که موجب شده، تاریخی‌گری با کل‌گرایی و نوعی اعتقاد به پیشگویی تاریخی یکسان پنداشته شود. (ادواردز، ص ۱۸۷).

و از این جا بود که مفهوم «کل‌گرایی»^۹ به بحث تاریخی‌گری منضم شد و هگل^{۱۰} و مارکس^{۱۱} و کنت^{۱۲} به عنوان مدافعان اصلی تاریخی‌گری و هایک^{۱۳} و پوپر^{۱۴} به عنوان بزرگ‌ترین منتقدان آن شناخته شدند. اما موریس مندلباوم^{۱۵}، نویسنده‌ی مدخل «تاریخی‌گری» در دایرة‌المعارف فلسفه‌ی پل ادواردز، معتقد است، سه فرضیه در میان آموزه‌های تاریخی‌گری مشترک بود:

۱. رد و انکار «فردگرایی روش‌شناختی» به سود این دیدگاه که برخی کلیت‌های اجتماعی وجود دارند که قابل تحویل به فعالیت‌های افراد نیستند.
۲. قوانین تکامل این کلیت‌ها به عنوان یک کلیت وجود دارند.
۳. چنین قوانینی پیشگویی را در باب روندی که آینده خواهد پیمود، میسر می‌سازند.

در حالی که این سه فرضیه رابطه‌ای تنگاتنگ با نظریه‌هایی داشتند که پیش‌تر به عنوان تاریخی‌گری از آن‌ها نام برده می‌شد، به نظر می‌رسد که برخلاف نظر پوپر و هایک، برای یکسان دانستن تاریخی‌گری با تفکر کل‌گرا و یا با نوعی اعتقاد به امکان پیشگویی هیچ ضرورتی وجود ندارد. (ادواردز، ص ۱۸۶).

تاریخی‌گری و مدرنیته

قول به این که اشیاء و پدیده‌ها چیزهایی نیستند جز آنچه در تاریخ به ظهور می‌رسند، عقیده‌ای به طور کلی جدید و از عوارض مدرنیته است. با آن که اصطلاح هیستوریسیسم از اواسط قرن نوزدهم رواج یافت، حقیقت آن بی‌شک از آن مدرنیته است و می‌توان گفت، پدیده‌ی مفهوم مدرنیته با تاریخی‌گری مناسبت تام دارد. بنابر تاریخی‌گری، هیچ تفکری به خودی خود هویت و حقیقتی ندارد، بلکه تابع شرایط خاصی مثل: شرایط اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی است (پازوکی، ص ۵۹۶). ما با هیأت امور سروکار نداریم. اصولاً اشیاء و امور ماهیتی ندارند. آنچه با آن سروکار داریم، جز همین عوارض و آثار اشیاء نیست. مثلاً در دین‌شناسی و تاریخ‌اندیان، از منظر تاریخی‌گری، اسلام پدیده‌ای فرهنگی زاده‌ی بستر تاریخی خود است. مقصود تاریخی‌گران این نیست که اسلام حقیقتی فراتاریخی و فرامادی دارد که در بستر معینی به ظهور رسیده و از آن بستر متأثر شده است، بلکه آنان اصولاً حقیقت فراتاریخی اسلام را انکار می‌کنند.

از نظر آنان، همه‌ی اسلام همان است که در تاریخ مشهود و محسوس ماست که آن نیز از پدیده‌های دیگر متقدم بر خود و همزمان با خود برآمده است. این که اسلام حقیقتی دارد و آن حقیقت ناشی از وحی به پیامبر است و این که آن حقیقت با دل و جان مسلمانان چه کرده، از نظر تاریخی‌گری متفی است. دلیل چنین نفی و انکاری آن است که مبنای تاریخی‌گری، «پوزیتیویسم»^{۱۶} و عقلانیت خشک عصر

در زبان انگلیسی، واژه‌ی "history" با "story" خویشاوند است. واژه‌ی "story" از "history" گرفته شده و با عنایت به ریشه‌ی لاتینی و یونانی آن، به معنای «جستن و دنبال کردن» است

البته در قرن نوزدهم، صورت خاصی از تاریخی‌گری وجود داشت که معتقد بود، قوانینی تکاملی وجود دارند که وجه ممیزه‌ی کلیت‌های اجتماعی هستند و این که بر اساس نوعی معرفت و شناخت نسبت به چنین قوانینی ممکن است، به پیشگویی علمی در باب آینده پرداخت.

روشنگری است؛ چرا که آنچه از منظر تاریخی‌گری معتبر و حقیقی است، چیزی است که تحقق و تحصیل علمی یقینی خارجی داشته باشد. یعنی بتوان با «یقین» به معنای مطابق با «راسیونالیسم»^{۱۷} دکارتی، تحصیل و حصول خارجی آن را تأیید کرد. بنابر پوزیتیویسم، آنچه ورای امور «پوزیتیو» است، مثل راز و ساحت قدس به کلی منتفی است. با چنین دیدگاهی، آنچه مثلاً از اسلام برجای می‌ماند، جز آداب اجتماعی اسلام و تاریخ و فرهنگ اسلامی نیست. از این رو، «کل» اسلام به متفرقاتی تاریخی بدل می‌شود (پازوکی، ص ۶).

تاریخی‌گری و اسطوره‌ی پیشرفت

یکی از مدعیات تاریخی‌گری آن است که تاریخ همواره رو به پیشرفت و ترقی دارد و ما هر لحظه مرفقی‌تر از گذشته هستیم و این ترقی و تکامل تا بی‌نهایت پیش می‌رود. بنابر چنین نگرشی، آنچه به گذشته مربوط است، به صرف این که «گذشته» است، ارزش و اعتبار ندارد، زیرا کامل‌تر و مرفقی‌تر از آن در اختیار ماست. از دیگر سو، از عوارض تاریخی‌گری این است که آنچه «مدرن» به شمار می‌رود، حقیقی و معتبر است. از چنین رویکردی به «اصالت پیشرفت»^{۱۸} یاد می‌شود و بدیهی است که با نگرش اصیل سنتی تناقض دارد. در عالم سنتی، سرآغاز همه چیز حقیقت مطلق است. بنابر این، گذشت زمان با دوری از مبدأ ملازمت دارد و رهایی انسان، یا ترقی نفسانی و روحانی او، در گروهی فرارفتن از این مسیر و قرب و بازگشت به آغاز مقدس جهان است. (پازوکی، ص ۷ و ۶).

دو تلقی عمده از تاریخی‌گری

تاریخی‌گری دست کم دو معنا دارد. یکی دوره‌ای بودن امور و دوم هویت بخشیدن به تاریخ. در تلقی اول، تاریخی‌گری یعنی این که ایده‌ها، اندیشه‌ها و یا مقوله‌هایی والا و بسیار کلی وجود دارند که رخدادهای این جهان، تجلیات مکرر آن مقوله‌ها و ایده‌های کلی هستند. در ظل اندیشه‌ی هگلی، در این عالم، وحدت عمیقی برقرار می‌شود. اما اگر چتر ایده‌ی هگلی را برداریم، کثرت و انفصال حاصل می‌شود. در مورد انسان کلی و دولت کلی و هر مفهوم کلی دیگر، همین گونه است. این ایده‌های هگلی، تاریخی و دوره‌دار هستند. یعنی در یک دوره، ایده‌ای تجلی می‌کند و در دوره‌ای دیگر، ایده‌ای دیگر. این دوره‌ای بودن تجلی ایده‌ها، نزد مارکس هم وجود دارد. اما او آن شکل مجرد متافیزیکی و ماورای طبیعی آن را رها کرد و آن را بر عالم ماده بنا کرد که همین ماتریالیسم تاریخی است.

هویت بخشیدن به تاریخ (یعنی تلقی دوم تاریخی‌گری) این است که شما تصور کنید، تاریخ قدرت و حکومتی دارد و قدرت آن مانند میدان مغناطیسی است که انسان‌ها در آن گرد آمده‌اند و تاریخ بی آن که

مردم بدانند، آن‌ها را هدایت می‌کند. (سروش، ص ۱۷-۳۱۱). در این تلقی، عامل منحصر به فرد و تعیین کننده در همه‌ی شؤون زندگی فردی و اجتماعی انسان‌ها «جبر تاریخ» است. «تاریخ» همچون موجود زنده‌ای تمام حوادث و انسان‌ها را در بر گرفته است. هیچ حادثه و انسانی نمی‌تواند از تحت سیطره‌ی «روح حاکم بر تاریخ» رهایی یابد. همه چیز در پرتوی جبر تاریخ به وجود می‌آید، می‌بالد، می‌روید و شکل می‌گیرد. و این امری اجتناب‌ناپذیر و مستقل از اراده‌ی انسان‌هاست. هنگامی که هگل می‌گوید، قهرمان‌ها بازپچه‌ی دست تاریخ هستند،

قول به این که اشیاء و پدیده‌ها چیزهایی نیستند جز آنچه در تاریخ به ظهور می‌رسند، عقیده‌ای به طور کلی جدید و از عوارض مدرنیته است

منظورش همین است. یعنی کسی که با کاری سترگ و شگفت به مقام قهرمانی نائل می‌شود، می‌پندارد که ابتکارات و محاسبات دقیق او در کار بوده است. اما نمی‌داند که موجودی به نام تاریخ می‌خواهد، به غایت‌ها و هدف‌هایی برسد و این شخصیت را به پیش انداخته و او را کارگزار و کارگشای خود کرده است.

گذشته چونان ابره

یکی دیگر از پیامدهای تاریخی‌گری، تلقی گذشته چونان امری ایزکتیو است. در این تلقی، گذشته «ابره‌ای» علمی است که می‌توان با روش‌های علمی درباره‌اش تحقیق کرد. کافی است ابزار لازم را داشته باشیم تا بتوانیم به گذشته راه یابیم و در آن تصرف کنیم. مهم‌ترین ابزار این کار، منبع یا متن است. البته چنین نگرشی «سنت‌ها» و «متن‌ها» را به پدیده‌ای صرفاً تاریخی فرو می‌کاهد و در نهایت، شرایط و مناسبات تاریخی آن‌ها را آشکار می‌کند و از ابعاد ژرف و عمیقشان غفلت می‌ورزد؛ (پازوکی، ص ۷)؛ ابعدی که تنها با مانوس بودن و با آن زندگی کردن، نقاب از چهره برمی‌گیرند و به هم سخنی با مخاطب می‌پردازند و ابعاد معنوی و فراتاریخی خود را بر ملا می‌سازند. از نظر تاریخی‌گری، افکار، سنت‌ها و هنرها مولود اوضاع زمان و مکان خودند و هیچ فکری، ماهیت و حقیقت اصالتی ندارد. پیداست که از این افق و با چنین نگرشی نمی‌توان به سرپرده‌ی حقایق امور بار یافت. زیرا چنان‌که آمد، تنها در اثر همدلی و مؤانست است که ابعاد فراتاریخی و حقیقی اصطیاد می‌شود. در همدلی، سیطره و نظم تاریخی درهم می‌شکند و نوعی امکان گذر از تاریخی‌گری فراهم می‌آید.

تأپیش از رخداد رنسانس و آغاز تاریخ جدید در غرب، هرگز این فکر پیش نیامده بود که گذشته را هم می‌توان به نحو ایزکتیو و اختیاری

مورد پژوهش قرار داد. از این زمان بود که به کمک اصول و مبادی علمی و روش های پژوهش که به تدریج مرتب و مدون شدند، پایه های تاریخیگری مستحکم و ضروری الوجود به نظر آمدند. اما به تدریج تمدن غرب تلاش کرد که روی این پایه ها، خود را به گونه ای تمدن علی الاطلاق، بر جوامع بشری بقبولاند و دیگر تمدن ها را در حکم تمدن های گذشته ابژه ی خود سازد. تمدن غربی نمی توانست سایر تمدن ها را نادیده بگیرد و به فراموشی بسپارد. بنابراین، به یاری تاریخیگری و مفهوم اسطوره ی پیشرفت، تمدن های قبلی را در خود منحل و صورت نوعی خود را بر تمدن های قبلی، چونان مرتبه ی ناقص خود اطلاق کرد.

یکی از مدعیات تاریخیگری آن است که تاریخ همواره رو به پیشرفت و ترقی دارد و ما هر لحظه مترقی تر از گذشته هستیم و این ترقی و تکامل تا بی نهایت پیش می رود

در این جا نگاه به گذشته برای تذکر و از سر عبرت آموزی نیست، بلکه تلاش این است که به نام علم، به گذشته ی تاریخی صورت نوعی تمدن جدید بدهیم. به دیگر سخن، از آن جهت که امروزه بواطن امور مورد انکار یا غفلت قرار می گیرند و یا این که در پراتنز قرار داده می شوند، ظاهرینی اصل است و همه چیز از آن لحاظ که متعلق شناسایی است، مورد عنایت قرار می گیرد. بنابراین، گذشته هم همچون پدیدارهای طبیعت که مورد پژوهش علوم طبیعی و ریاضی هستند، به مطالعه گرفته می شود و زبان و فکر و دین و هنر در عداد امور اجتماعی تلقی می شوند که تابع اوضاع و احوال و شرایط اقلیمی و اجتماعی و اقتصادی هستند. در این صورت، وقتی فی المثل تاریخ دین می نویسیم، به دین حقیقی کار نداریم، بلکه سیر تطور آرا و اعتقادات علوم دینی را در نظر می گیریم. تاریخ زبان و هنر و فلسفه را نیز به همین نحو رقم می زنیم. یعنی تصور پیشرفت و ترقی تاریخی را که صرفاً در قلمروی علم و فناوری و پیشرفت های فنی و اقتصادی معتبر است، بر سراسر گذشته و زوایای تاریخ اطلاق می کنیم. آیا بنابراین تعمیم و اطلاق نابه جا کسی می تواند بگوید، هومر، سوفوکل، اوریپید و آشیل شعرشان، شعر دوران کودکی بشر است و شعر یونانی، امروز به کمال رسیده و پیشرفت کرده است؟ آیا می توان گفت، فردوسی، سعدی، حافظ و مولوی نسبت به شاعران متأخر و معاصر، شعرشان ناقص است؟ اگر این قول که بشر در ابتدا بسیاری چیزها نداشته و به تدریج و در طول تاریخ آن ها را به دست آورده و در همه ی قلمروها کامل تر شده است، صحیح باشد، به معنای آن است

که به گذشته نیازی ندارد (داوری، ص ۱۶۴-۱۲۳). اما بشر از آن جا که در ذات خود تاریخی و اهل رجوع به مبدأ است، نمی تواند بدون گذشته زندگی کند و هویت معناداری داشته باشد و از این روست که تاریخیگری می تواند به عنوان نسخه ی بدل این نیاز، در زندگی آدمیان دامن گستر و حاکم شود. به قول جامی:

پر پرو و تاب مستوری ندارد
در اربندی ز روزن سر برآرد

زیرنویس:

1. Historicism
2. Historism
3. Carl Prantl
4. Die gegenwartige Aufgabe
5. Ernst Troelsch
6. karl Mannheim
7. Friedrich Meinecke
8. Benedetto Croce
9. Holism
10. G.W.F.Hegel
11. Karl Marx
12. August Kent
13. F.A.Hayek
14. Karl Poppr
15. Maurice Mandelbaum
16. Positivism
17. Rationalism
18. Progressivism

منابع:

۱. ادواردز، پل. فلسفه ی تاریخ (مجموعه ی مقالات از دایرة المعارف فلسفه). ترجمه ی بهزادسالکی. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. چاپ اول. پاییز ۱۳۷۵. ص ۱۸۶.
۲. پازوکی، شهرام. خیال (فصلنامه ی فرهنگستان هنر). مقاله ی تاریخیگری و نسبت آن با بنیادهای نظری تاریخ هنر. شماره ی ۱۰. تابستان ۱۳۸۳. ص ۶-۵.
۳. سروش، عبدالکریم. درس هایی از فلسفه ی علم الاجتماع. نشر نی. چاپ اول. ۱۳۷۴. ص ۳۱۷-۳۱۱.
۴. داوری، رضا. عصر اوتوپیی. انتشارات حکمت. چاپ اول. ۱۳۵۶. ص ۱۶۴-۱۲۳.